

مدرسه‌ی فوتبال

ضربه‌ی آزاد

نویسنده: تام پامر

مترجم: زهره ناطقی

| فهرست |

۷۷	هدیه‌های محفیه‌انه	۷	برف
۸۱	خرید شیک	۱۳	به سوی لندن
۸۷	خطر	۲۱	وقتی بریده شدی، شادی کن
۹۳	کارت قرمر	۲۷	چراغ‌های روشن، شهر بزرگ
۹۹	هوادار	۳۵	مرکز لندن
۱۰۳	احراحی‌ها	۴۱	دردسر کریگ
۱۰۹	حس	۴۷	محروم از بازی
۱۱۳	چلسی در برابر یوایتد	۵۱	وست هم در برابر چلسی
۱۱۷	یک بر صفر	۵۷	آرسال در برابر یوایتد
۱۲۳	دو دقیقه‌ی آخر	۶۱	روح سرسخت
۱۲۹	مسابقه‌ی خواندن	۶۵	پالتی
۱۳۳	پدر و پسر	۷۳	تفاوت پدر و پسر

برف

حیمر نشسته بود و از پِجره‌ی اتاقش به بیرون نگاه می‌کرد تا در ماندگی منتظر بود که برف سارَد

سارمان هواشناسی تمام رور هشدار داده بود پیش‌بینی می‌ت‌بود بارش برف در شمال انگلستان به بیست سانتی‌متر برسد اما اگرچه ابرها سیاه و سگین بودند و آسمان نور عحیی داشت، هور هیچ حبری از بارش برف بود

کسی از پایین پله‌ها فریاد رد «حیمر، ساکت را سته‌ای؟»
صدای پدرش بود

حیمر به ساکش نگاه کرد ساکش را سته بود یک حفت ساق‌سد از یکی از جیب‌های بعلی ساک بیرون رده بود اِستیو، سرمربی تیم، گفته بود که همگی برای مسابقات پیش‌ار کریسمس در لندن، لباس تمیر برای سه رور، کفش فوتال و یک حوله بیاورند تیم ریر دوارده سال آن رور صبح در استادیوم یونایتد دیدار داشتند

حیمر در جواب پدرش فریاد رد «بله، پدر ساکم را سته‌ام»



-سیار حب ، تا نیم ساعت دیگر به استاد یوم می‌رویم
 حیمر گفت «سیار حب»
 سپس احم کرد

حیمر کانیگهام در استاد یوم یونایتد دوره‌ی آموزشی فوتبال را می‌گذراند. از بین بچه‌های ریز دوازده سال که برای باشگاه‌های لیگ برتر بازی می‌کردند، او یکی از خوش‌آئینه‌ترین بازیکن‌های دفاع میانی بود.

پدرش در دهه‌ی هشتاد برای انگلیس فوتبال بازی می‌کرد. در فیصال حام حدفی گل پیروزی را زده بود و چون کاپیتان تیم بود، حام را به او داده بودند. انتظار می‌رفت که حیمز هم در آینده یک فوتبالیست عالی با کارنامه‌ای درخشان باشد. درست مثل پدرش فقط یک نفر در این ناره مطمئن بود و آن، خود حیمر بود.

حیمر در چند هفته‌ی گذشته همه چیز را سبک و سبک کرده و به یک نتیجه‌ی وحشتناک رسیده بود. مطمئن بود که واقعاً نخواهد فوتبالیست حرفه‌ای شود.

حیمر روی تخت حواش دراز کشید و سعی کرد اتفاقات ماه پیش را به یاد بیاورد. او دوباره ند برای یونایتد کرده بود و در یکی از بازی‌ها پیش پدرش وانمود کرده بود که بیمار است، بنابراین اصلاً در بازی شرکت نکرده بود.

حیمر خوب می‌دانست که نمی‌تواند به این وضع ادامه دهد. باید اتفاقی می‌افتاد.

روی تخت نشست و به دیوار اتاقش خیره شد. روی دیوار پوسته‌های فوتبالیست‌ها و تیم‌های مورد علاقه‌اش زده بود. آهی کشید.